

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### تفسیر سوره مبارکه طه (۴۷)

شنبه ۱۸ - ۰۴ - ۱۴۳۹؛ ۱۶ - ۱۰ - ۱۳۹۶؛ ۰۶ - ۰۱ - ۲۰۱۸

وَلَقَدْ آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَابَى (۵۶) قَالَ أَجئتنا لئُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى (۵۷) فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى (۵۸) قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى (۵۹) فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى (۶۰) قَالَ لَهُمْ مُوسَى وَابْنُ لَاحٍ كَتَبُوا عَلَيَّ فِي الْكِتَابِ أَنْ أُرِيَنَّكُمْ آيَاتِيَ وَأَنْ أُنَبِّئَهُنَّ بِحُكْمِ رَبِّي أَنْ يَسْخَرَنَّ مِنْكُمْ وَيُجَسِّدَنَّكُمْ يُجَسِّدُكُم مِمَّا تَعْْبَثُونَ (۶۱) فَتَنَزَعُوا مِنْهُمْ بَيْنَهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَى (۶۲) قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكَ مِنْ أَرْضِكَ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكَ الْمُعْلَى (۶۳) فَأَجْمَعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ اتُّو صَفًا وَ قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى (۶۴) قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوْلَى مَنْ أَلْقَى (۶۵) قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى (۶۶) فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى (۶۷)

#### I. تفسیر

#### 1. فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى: پس، ما بیاوریم تو را جادویی همانند آن، پس قرار

ده بین ما و بین خودت و عده گاهی را که نه ما تخلف کنیم از آن و نه تو، در مکانی هموار!  
مراد فرعون از "مکاناً سُوًى" باید جایی هموار بوده باشد، بدون پستی و بلندی، و هر چیزی که مانع دیدن باشد، تا همگان به راحتی مبارزه موسی- علیه السلام- و ساحران او را تماشا کنند. بعید است مرادش جایی بوده باشد فاصله که میان قوم موسی و فرعون و مردم مصر مساوی بوده باشد، چرا که قوم موسی- علیه السلام- طرف نزاع نبودند، و جایگاهی در مصر جز بردگی نداشتند تا متقاعد شدن و یا نشدن آنها تاثیری بر جهت‌گیری سیاسی فرعون داشته باشد.

#### 2. قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى: گفت: وعده شما روز آرایش، و آن که مردم گردآورده شوند هنگام روشنایی روز!

با اذن خدای تعالی، و تایید و نصرت او، موسی- علیه السلام- بی هیچ درنگی دعوت فرعون به مبارزه برای اثبات حَقانیت دعوی یکی از دو طرف نزاع را پذیرفت، و هم روز آن را تعیین کرد و هم وقت آن را، روز آرایش، که باید روز جشنی بوده باشد که مردمی انبوه آرایش‌های گوناگون می‌کردند و برای جشن و شادی گرد می‌آمدند مانند کارناوال‌هایی که در فرهنگ‌ها و سرزمین‌های مختلف رایج بوده است. بنابراین و آنچه درباره "مکاناً سُوًى" گفته شد، بعید است که این سخن موسی- علیه السلام- "وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى" (و آن که مردم گردآورده شوند هنگام روشنایی روز) شرطی بوده باشد از جانب او. بلکه بیان و توضیحی است که چرا آن روز و ساعت را انتخاب کرده است.

در پاسخ موسی- علیه السلام- سخنی از تعیین مکان نیست، شاید بدان خاطر که با تعیین وقت، مکان نیز به طور ضمنی تعیین شده باشد، چرا که موسی- علیه السلام- در میان مصریان به دنیا آمده بود، و در هم آنجا- در میان خانوار فرعون نیز رشد و نمو کرده بود، و با آداب و سنن فرهنگی و اجتماعی آنان کاملاً آشنا بود، و می‌دانست که در چنان جشنی و روزی مردم مصر در کجا اجتماع می‌کنند. چون این گونه مراسم عموماً در بزرگترین میدان‌های عمومی، و یا استادیوم‌های بزرگ برگزار می‌شده است، نیازی ندید به تصریح در آن مورد.

و از باب اشاره، شاید ظرافتی در اینجا بکار برده باشد، که فرعون فقط ویژگی مکان را یاد کرد، بدون تعیین آن. با آن که علو و برتری می‌جست، فرعون همواری زمین را در برابر موسی- علیه السلام- انتخاب کرد شاید به خاطر آن که او را در موضع تواضع و فروتنی قرار دهد و با او نرمی و مدارا ورزد، چه او همه آیات حَقانیت و برتری او را دیده بود، و فقط ارفاق و مدارا از سوی موسی- علیه السلام- ادامه فرمانروایی او را ممکن می‌ساخت، و موسی- علیه السلام- وقت را تعیین فرمود، شاید، تا به فهماند که او- علیه السلام- به حکم وقت است، نه حکم مکان، تا اقتضای وقت چه باشد، فروتنی و نرمی، یا علو و عزت و کبریایی.

#### مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر این آیه کریمه چنین می‌فرماید (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۲۴۱- ۲۴۰):

قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى "ضمیر در" قال" به موسی بر می‌گردد، آن جناب در این جمله روز میعاد را معین کرد که روز زینت باشد، از سیاق هم بر می‌آید که "روز زینت" در میان مصریان روزی بوده که همچون روز عید خود را زینت می‌کردند، و بازارها را آذین می‌بستند.

"و حشر ناس" به طوری که راغب گفته، به معنای بیرون کردن آنان از مقرشان و بسیج دادن اجباری برای جنگ و امثال آن است و کلمه "ضحی" به معنای وقت پراکنده شدن نور آفتاب در روز است.

و جمله " وَ أَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحَى " عطف بر " زینت " و یا عطف بر " یوم " به تقدیر یوم یا وقت و امثال آن است، و معنایش این است که موسی گفت: موعد شما روز زینت و روز پراکنده شدن مردم در هنگام ظهر باشد، و بعید نیست که مفعول معه باشد که معنی آن این است که موعد شما یوم زینت است با حشر مردم در هنگام ظهر، و این جمله اخیر به منزله شرط است، یعنی به شرط اینکه بیرون آیند، و اگر این را شرط کرد برای این بود که آنچه جریان می‌یابد اولاً همه باشند و در ثانی در روشنایی آفتاب همه ببینند.

مولانا، جلال الدین محمد بلخی، در دفتر سوم مثنوی:

نلافم ور بلاقم همچو آب	نیست در آتش‌کشی‌ام اضطراب
چون بدزدم چون حفیظ مخزن اوست	چون نباشم سخت‌رو پشت من اوست
هر که از خورشید باشد پشت گرم	سخت رو باشد نه بیم او را نه شرم
همچو روی آفتاب بی‌حذر	گشت رویش خصم‌سوز و پرده‌در
هر پیمبر سخت‌رو بد در جهان	یکسواره کوفت بر جیش شهان
رو نگردانید از ترس و غمی	یک‌تنه تنها بزد بر عالمی
سنگ باشد سخت‌رو و چشم‌شوخ	او نترسد از جهان پر کلوخ
کان کلوخ از خشت‌زن یک‌لخت شد	سنگ از صنع خدایی سخت شد
گوسفندان گر بروند از حساب	ز انبیهشان کی بترسد آن قصاب
کلکم راع نبی چون راعی‌ست	خلق مانند رمه او ساعی‌ست
از رمه چوپان نترسد در نبرد	لیکشان حافظ بود از گرم و سرد
گر زند بانگی ز قهر او بر رمه	دان ز مهرست آن که دارد بر همه

حافظ:

صوفی نهاد دام و سر خُفه باز کرد	بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد
بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه	زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد

3.

فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى: پس، فرعون برگشت، و جمع کرد نیرنگ خود را. سپس، آمد.

در التحقیق فی کلمات القرآن الکریم (ج ۱۰، ص ۱۴۳، ترجمه) درباره "کید" چنین آمده است: تحقیق آن است که اصل واحد در این ماده تدبیر و فکر است تا به دنبال آن عملی باشد برای ضرر رساندن به غیر. پس، در آن سه قید است: تدبیر، و عمل، و برای ضرر رساندن بودن.

یعنی فرعون برگشت از برابر موسی- علیه السلام- و تدبیرهای ضروری را اندیشید، و تدارکات لازم را گرد آورد از هر آنچه برای چنان نزاع و مبارزه‌ای نیاز بود. سپس، در روز و وقت تعیین شده در مکانی هموار بر سر قرار حاضر شد. با اعتماد و فریب تدبیر و کید خویش بازگشت، و ای کاش از این حیل‌ها و تدبیرها بویی نبرده بود، و بر ضعف و ناتوانی اصلی خویش آگاه بود، و پنجه در قهر خدای قهار نمی‌زد.

شمس تبریزی چنین فرماید (مقالات شمس تبریزی، دفتر اول، ص ۱۴۶-۱۴۵):

... کار آن دارد که تاریکی درآید، و حجابی و بیگانگی، که از حال یار بی‌خبر شود، و نفس تصرف کردن گیرد، و تأویل نهادن گیرد زیرا در آن محبت و روشنی نمی‌توانست دم زدن.

هر چند نفس تأویل کند، تو خویشتن را ابله ساز، که ان اکثر اهل الجنة الیله. اغلب دوزخیان، ازین زیرکان (اند)، ازین فیلسوفان، ازین دانایان، که آن زیرکی ایشان حجاب ایشان شده، از هر خیالشان ده خیال می‌زاید، همچو نسل یاجوج. گاهی گوید راه نیست، گاهی گوید اگر هست دور است. آری ره دور است، اما چون می‌روی از غایت خوشی دوری راه نمی‌نماید. چنانست حُقَّت الجنة بالمکاره. گرد بر گرد باغ بهشت خارستان است. اما از بوی بهشت که پیشباز می‌آید، و خبر معشوقان به عاشقان می‌آرد، آن خارستان خوش می‌شود. و گرد بر گرد خارستان دوزخ همه ره گل و ریحان است. اما بوی دوزخ پیش می‌آید، آن ره خوش ناخوش می‌نماید. اگر تفسیر خوشی این راه بگوئیم برنتابد.

مولانا، جلال الدین محمد بلخی، در دفتر چهارم مثنوی:

داند او کاو نیک بخت و محرم است	زیرکی ز ابلیس و عشق از آدم است
زیرکی سباحی آمد در بحر	کم رهد غرق است او پایان کار
هل سباحت را رها کن کبر و کین	نیست جیحون نیست جو دریاست این
و آن گهان دریای ژرف بی‌پناه	در رباید هفت دریا را چو کاه
عشق چون کشتی بود بهر خواص	کم بود آفت بود اغلب خلاص
زیرکی بفروش و حیرانی بخر	زیرکی ظن است و حیرانی نظر

عقل قربان کن به پیش مصطفی  
 همچو کنعان سر ز کشتی و امکش  
 که بر آیم بر سر کوه مشید  
 چون رمی از منتش ای بی‌رشد  
 چون نباشد منتش بر جان ما  
 تو چه دانی ای غراره‌ی پر حسد  
 کاشکی او آشنا ناموختی  
 کاش چون طفل از حیل جاهل بدی  
 یا به علم نقل کم بودی ملی  
 با چنین نوری چو پیش آری کتاب  
 چون تیمم با وجود آب دان  
 خویش ابله کن تبع می‌رو سپس  
 اکثر اهل الجنة ابله ای پدر  
 زیرکی چون کبر و باد انگیز تست  
 ابلهی نه کاو به مسخرگی دو توست  
 ابلهانند آن زنان دست بر  
 عقل را قربان کن اندر عشق دوست

حَسْبِيَ اللَّهُ كَفَى  
 که غرورش داد نفس زیرکش  
 منت نوحم چرا باید کشید  
 که خدا هم منت او می‌کشد  
 چون که شکر و منتش گوید خدا  
 که نهادن منت او را می‌رسد  
 تا طمع در نوح و کشتی دوختی  
 تا چو طفلان چنگ در مادر زدی  
 علم وحی دل ربودی از ولی  
 جان وحی آسای تو آرد عتاب  
 علم نقلی با دم قطب زمان  
 رستگی زین ابلهی یابی و بس  
 بهر این گفته ست سلطان البشر  
 ابلهی شو تا بماند دل درست  
 ابلهی کاو واله و حیران هوست  
 از کف ابله وز رخ یوسف نذر  
 عقلم باری از آن سوی است کاوست

4. قَالَ لَهُمْ مُوسَى وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى: موسی آنان را گفت: وای بر شما! برنبندید بر خدا

دروغی را، که سرنگون گرداند شما را با عذابی، و نا امید شد هر که دروغ بربست.  
 "افتراء" از "الفری" است، و در التحقیق فی کلمات القرآن الکریم (ج ۹، ص ۷۷-۷۶، ترجمه) درباره "افتراء" چنین آمده است: و تحقیق آن است که اصل واحد در این ماده همان قطع کردن همراه تقدیر (انداز مگیری) است. و لازم است که این دو قید ملاحظه شوند در موارد استعمال این ماده. ...

و "افْتِرَاءٌ" [باب] افتعال است و دلالت دارد بر اختیار فعل و قصد آن، خواه در صلاح باشد یا فساد، و در کذب یا صدق، چه این امور خارج از مفهوم اصل است.

پس، افتراء در مورد کذب مانند [آنچه در اینجا] "فَمَنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذْبَ" (۳: ۹۴ آل عمران) (پس، هر که افتراء ببندد بر خدا دروغ را)، "وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ" (۶: ۲۱ الأنعام) (و چه کسی ستمکارتر است از کسی که افتراء بست بر خدا دروغی را و یا دروغ شمرد آیات او را؟) ...

پس، این افتراء قبیح است از دو جهت: جهت افتراء، و جهت کذب.

و افتراء مطلق، مانند آنچه در [این آیات است]، "أَمْ يَتَّبِعُونَ افْتِرَاءَ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ" (۳: ۳ السجدة) (بلکه، می‌گویند افتراء بر بسته است آن را، بلکه آن همان حق است از پروردگارت)، "فُلنَّ اللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ" (۱۰: ۵۹ یونس) (بگو آیا خدا به شما اجازه داد یا به خدا افتراء می‌بندید؟)، "قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُؤْتَرَى" (۲۸: ۳۶ القصص) (گفتند: نیست این مگر جادویی افتراء بسته)، "و قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِنْكَارٌ مُؤْتَرَى" (۳: ۴۳ سبأ) (و گفتند: این نیست مگر وارانہ نمایایی افتراء بر بسته)، "وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَى إِثْمًا عَظِيمًا" (۴: ۴۸ النساء) (و هر که شرک ورزد به خدا، افتراء بسته باشد گناهی بزرگ را) ...

پس، از این کاربردها آشکار می‌شود که "افْتِرَاءٌ" در قبال حق به معنای آن است که افتراء زنده قطع کرده است و تقدیر زده است امری را در برابر حق، و این بناء بر عقیده و علم اوست هرچند افتراء بسته مقطوع حق بوده باشد در واقع و از حیثی که توجه نمی‌شود بدان چنانچه در مصداق سحر و افک مذکور در آن دو آیه بود.

در التحقیق فی کلمات القرآن الکریم (ج ۵، ص ۶۵، ترجمه) درباره "السُّحْرِ" چنین آمده است:  
 و تحقیق آن است که اصل واحد در این ماده همان مطلق سقوط شامل مکروه و خبیث و هدر رفتن است، مادّی باشد یا معنوی. ... پس، هرچه کراهت داشته شود در عرف یا خبیث یا هدر رفته باشد "سحت" است. و "إسحات" ساقط و باطل قرار دادن چیزی است، و یا مکروه یا خبیث شمردن آن. و از این باب است پوست گوشت و غیر آن [که سحت خوانده می‌شود].

"حَابٌ، يَحْيَبُ، حَيْبَةٌ" یأس و محرومیت است بعد امید و آرزو.  
 پس، موسی- علیه السلام- پیش از مبارزه هشدار داد آنان را از روی شفقت و ترحم تا در ستیز و تنازع با او پیش‌تر نروند، و هرچه زودتر باز گردند تا هلاک نشده‌اند، چه آنها بر خدا دروغی افتراء بر بسته‌اند، و نکبت و هلاکت بر کسی است که چنین

کند، و در نتیجه، با تجربه عذابی ساقط گرداندشان از هر نوع اعتباری و سعادت، و باز مانند و محروم از آنچه امیدوار و آرزومند آن بودند از سعادت و رفاه و نجات.

افترايي که فرعون و ملاء او طبقه حاکم آن زمان مصر به دروغ بر بسته بودند، که همان ادعایی بود که بر سر آن مبارزه قرار بود انجام شود، پردازش ارزش‌ها و هنجارها، و نظریه‌ها، و باورهای بود که به موجب آن با پشتوانه زور و قدرت، و قهر و تحکم، پادشاهی و حکومت مصر و ثروت و منابع آن، و بردگان و نیروی کار آنها را به خود اختصاص داده بودند، چنانچه خدای تعالی از او چنین حکایت فرمود، "وَ نَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَمْمَارُ يَجْرِي مِن تَحْتِي أَ فَلَآ تُبْصِرُونَ" (۴۳:۵۱ الزخرف) (و آواز در داد فرعون در میان قومش، گفت، "ای قوم من، آیا نیست مرا پادشاهی مصر در حالی که این نهرها جاری هستند از زیرم، آیا پس نمی‌بینید؟!)

دعوی فرعون این بود، که یا به صراحت آن را به خدای تعالی نسبت می‌داد، و یا غیر صریح، ولی موسی- علیه السلام- آن را افتراء، یا پردازش، دروغی به خدا خواند، و در برابر او خود را امین خدای تعالی خواند و گفت، "أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِلَيَّ لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ" (۴۴:۱۸ الذخآن) (که بسپارید به من بندگان خدا را! به درستی که من شما را رسولی امین هست).

پس، موسی- علیه السلام- و فرعون دو دعوی ضد یک دیگر داشتند، برای اثبات حَقانیت خود، و حل و فصل این نزاع، فرعون او را دعوت به مبارزه کرد با آیین و تشریفات که در آن زمان در مصر رایج بوده است، و آن همان انجام سحر و جادو بوده است. این که موسی- علیه السلام- پیشاپیش آنها را بر حذر داشت از افتراء دروغ بر خدا تاییدی است بر آنچه پیشتر گفته شد مبنی بر این که این آیین‌ها و تشریفات روشی بوده است برای حل و فصل دعوی و تمییز صدق و کذب. مولانا، جلال الدین محمد بلخی، در دفتر پنجم مثنوی:

صدق عاشق بر جمادی می‌تند  
صدق موسی بر عصا و کوه زد  
صدق احمد بر جمال ماه زد  
بلک بر دریای پر اشکوه زد  
بلک بر خورشید رخشان راه زد  
چه عجب گر بر دل دانا زد

5. فَتَنَّا زُجُورَهُمْ بَيْنَهُمْ وَ أَسْرَوُا النَّجْوَى: پس، کشمکش کردند درباره امرشان بین خودشان، و پنهان داشتند رازگویی را.

هشدار و تهدید موسی- علیه السلام-، در آنها تاثیری ناپایدار گذاشت، و موجب نزاع و اختلاف شد بین آنها، ولی به صحبت های درگوشی پنهانی پرداختند. به خیال خام خود، با نجوای پنهانی خواستند تا موسی- علیه السلام- را اولاً مرعوب گردانند که گمان کند آنها کیدی عظیم علیه او آماده کرده‌اند، و ثانیاً، او نتواند در جهت خنثی کردن آن اقدامی انجام دهد و یا سخنی گوید که بعضی را دوباره تحت تاثیر قرار دهد.

6. قَالُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرَانٌ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكَ مِنْ أَرْضِكَ بِسِحْرِهِمَا وَ يُدْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَى: گفتند: بی‌گمان، این دو دو جادوگرند که می‌خواهند شما را بیرون برانند از سرزمین‌تان با جادوشان و آیین برتر شما را از بین ببرند.

این سخنی است که درگوشی و پنهانی گروهی که بیشتر اهل دعوی و مقاومت بودند گفتند به آنان که متمایل به موسی- علیه السلام- شده بودند. گفتند این دو، یعنی موسی و هارون، دو جادوگرند که می‌خواهند به جادو شما را از سرزمین‌تان بیرون رانند، و راه و روش برتر شما را از بین ببرند، و فرهنگ و تمدن پیشرفته، و زی‌منترقی شما را با زندگی بدوی و عقب مانده بردگان عوض کنند.

در این اشارتی است به این که قوم مداری و قومیت گرایی، نژاد پرستی و هر نوع گرایش اعتقادی خاص جزئی در برابر توحید موجب حجاب می‌شود، و خدای تعالی می‌فرماید، "فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ" (۲۳:۵۳ المؤمنون) (پس جدا جدا کردند امرشان را میان خود به پاره‌هایی، هر گروهی به آنچه نزد ایشان است شادمان باشد).

7. فَأَجْمَعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ اتَّوُوا صَفًّا وَ قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى: پس، جمع آورید نیرنگتان. سپس، بیابید در یک صف، که پیروز شده است امروز هر که برتری یابد.

آنان محجوب بودند با شیوه زندگی و فرهنگ و منافع خود از آنچه موسی- علیه السلام- از نزد خدای سبحان برای آنها آورده بود، و گفتند باید تمامی تدبیرها و امکانات خود را گرد آورید و همگی در صفی واحد در برابر دشمن مشترک قرار گیرید، و با اختلاف و نزاع، قدرت خود را تضعیف نکنید، که کسی امروز رستگار است که برتری و علو جوید، و تسلیم مخالفان خود نشود، و از میدان این مبارزه پیروز بیرون آید. و سرانجام، یک دیگر را متقاعد کردند که دست از دعوی خود بردارند، و به مبارزه با موسی- علیه السلام- ادامه دهند.

در این اشارتی است به آن که نه اهل عنایت بودند تا باز داشته شوند از جدال با خدا و رسول او، و نه آن قدر انصاف و عقل داشتند که خود را دچار هلاکت و نکبت نکنند.

در شرح فصّ حکمت علوی در کلمه موسوی فصوص الحکم به تفصیل درباره علوّ و برتری بحث شد، و در آنجا از موید الدّین جنّی درباره وجه تسمیه این فصّ (شرح فصوص الحکم، ص ۶۶۳) چنین نقل شد:

فصّ حکمت علوی در کلمه موسوی اضافه شد این حکمت علوی به کلمه موسوی، به خاطر آن که خدا این کلمه را علیاً قرار داد، و کلمه فرعون و ساحران و آل فرعون را سُفلی قرار داد، و فرمود، "لَا تُحَفُّ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى" (۲۰:۸۰ طه) (مترس، تو خود همانی که عالی‌تر هستی). پس خدا شریک قرار داد او را در صفت برتریّت خود گرچه برتری خدا مطلق است و برتریّت موسی نسبی، و آن از قول خدای تعالی است که، "سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى" (۸۷:۱ الأعلی) (منزه دار اسم پروردگارت را که برتر است)، که صفتی است برای "رَبِّكَ"، و به خاطر آن که فرعون می‌گفت، "أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى" (۷۹:۲۴ النّازعات) (من پروردگار برتر شما هستم)، و خدای تعالی در حقّ او فرمود، "إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ" (۴۴:۳۱ الدّخان) (او برتری بود از اسرافگران)، و آنها اهل غلّو در علوّ بودند. پس، خدا اعلام فرمود که این موسی بود که برتر بود، و برتری موسی به نسبت با فرعون و غلّو او در علّوش بود، و برتری خدا به نسبت و اضافه نیست، پس او برتر است به ذات خود برای ذات خود در ذات خود، و در هر عالی و عالی‌تری، و علوّ و اعلویّت (برتری و برتریّت) برای او شایسته‌تر و شایسته‌تر است.

هم چنین می‌فرماید (شرح فصوص الحکم، ص ۶۶۳):

او - رضی الله عنه - فرمود، "سپس حکمت علوی در کلمه موسوی"

خدا برتری بخشید مکانت او را، و خیر داد او را که او همان بود که اعلی (برتر) بود، "لَا تُحَفُّ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى" (۲۰:۸۰ طه) (مترس، تو خود همانی که عالی‌تر هستی)، و خدا کلمه علیای او را برتری بخشید بر آن که ادعای علوّ کرد با سخن خود، "أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى" (۷۹:۲۴ النّازعات) (من پروردگار برتر شما هستم)، و [خدای تعالی فرمود] "كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ" (۴۴:۳۱ الدّخان) (او برتری بود از اسرافگران).

8. قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوْلَ مَنْ أَلْقَى: گفتند: یا موسی، یا تو می‌افکنی و یا باشیم اولین کسی که می‌افکند؟

پس، ساحران ادب ورزیدند با موسی - علیه السّلام -، و یا آن که او رحمت آورد بر آنان، و الهام فرمود به آنان از راه باطنی و هدایت نمود آنان را با امر تکوینی نخست تا ادب ورزیدند با او، و اختیار شروع مبارزه را به او دادند. مولانا، جلال الدین محمد بلخی، در دفتر اول مثنوی:

ساحران در عهد فرعون لعین	چون مری کردند با موسی به کین
لیک موسی را مقدّم داشتند	ساحران او را مُگرم داشتند
این قدر تعظیم دینشان را خرید	کز مری آن دست و پاهایشان بُرید
ساحران چون حقّ او بشناختند	دست و پا در جرم آن در باختند

در کشف الأسرار و عده الأبرار نیز در ذیل آیه کریمه ۱۱۵ سوره مبارکه اعراف، چنین آورده است:

حجت‌ها روشن است و معجزه پیدا و کرامت ظاهر، لکن چه سود دارد کسی را که رانده ازل گشت و خسته ابد! هر چند که موسی آیت و معجزه بیش نمود ایشان را حیرت و ضلالت بیش فرود. موسی در حق و حقیقت ید بیضا می‌نمود و ایشان او را رتبت ساحری برتر می‌نهادند که: إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ، اینت جادوی استاد، اینت ساحر دانا. همانست که کفّار قریش از مصطفی (ص) انشفاق قمر خواستند، چون بدیدند آن را چنان که خواستند، گفتند: هذا سحر مستمر، تا بدانی که کار نمودن دارد نه دیدن. از آن ندیدند که شان ننمودند، و از آن راه نبردند که شان بر راه نداشتند. سحره فرعون را بنمودند، لا جرم ببین که چون دیدند؟! و کجا رسیدند؟! انوار عزت دین ناگاه در دل خود بدیدند، و بمقام شهدا و صدیقان رسیدند.

عهدنامه ازل دیدند و بدولت خانه ابد رسیدند. کلید گنج اسرار دیدند و در فردوس با ابرار به جوار جبار رسیدند. چون در آن میدان حاضر شدند و اسباب جادویی بغایت بساختند، و میمنه و میسره راست کردند، مهتر ایشان گفت: بنگرید تا عدد لشکر موسی چند برآید؟ گفتند او را لشکر نیست، مردی می‌بینیم تنها، عصائی در دست. گفت: آه از آن تنهایی و یکتایی او. مرد یکتا هرگز تنها نبود گرچه تنها رود بی‌یار نبود. دانید چه باید کرد؟ او را حرمتی نباید داشت و خود را کاری بیاید ساخت.

إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ حَزْنُ الْمُؤْمِنِينَ - موسی چون از ایشان این شنید گفت: از اینان بوی آشنایی می‌آید که حرمت می‌شناسند. پس چون جمال اردت بر دل‌های ایشان کمین گشاد، و جلال عزت دین برقع تعزز فرو گشاد، و جمال خود بایشان نمود خورشید دولت دین از افق عنایتشان برآمد. ماهروی معرفت ناگاه از در درآمد. پیک سعادت در رسید و از دوست خبر آمد که: خیز بیا جانا که خانه آراسته‌ام، بسی ناز و راز که من از بهر تو ساختم. شکر این نعمت را بسجود در افتادند و گفتند: آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ.